



رهنمودهایی از تفسیر المیزان (۷)

مَرَاتِبُ الْإِيمَانِ وَ مَعْرِفَتُهُ
حَالِ بَدَائِنِ

اشاره

در ادامه‌ی سلسله مباحث «رهنمودهای» از تفسیر المیزان، این شماره به تبیین حقیقت اسلام و مراتب آن اختصاص دارد و بازنویسی مباحثی است که علامه طباطبائی «ره» در تفسیر آیات ۱۳۰ و ۱۳۱ از سوره‌ی بقره ارائه کرده است. در این آیات، پس از بیان رابطه‌ی ساهت (سیک مغزی) و کفر و رابطه‌ی عقل و عبودیت و بیان مقام «اصطفاء»، به شرح حقیقت اسلام می‌پردازد و با استفاده از آیات شریف قرآن، چهار مرتبه را برای اسلام مورد بحث قرار می‌دهد. سپس به سراغ مقام صالحین می‌رود و توضیح می‌دهد، حقیقت این مقام که حضرت ابراهیم (علیه السلام) نیز در دنیا بدان نرسید و تنها در آخرت بدان می‌رسد، چیست. بحث حاضر می‌تواند مقدمه‌ای باشد برای تبیین عمیق‌تر و دقیق‌تر مفهوم «توحید عبادی» که در کتاب «دین و زندگی» پیش‌دانشگاهی بررسی شده است.

قرآن کریم می‌فرماید: «وَمَنْ يُرَغِبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مِنْ سَفَهٍ مُضْتَبٍ وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ»

عبودیت، نشانه‌ی عاقل بودن و معیار برگزیده شدن عبادت اولی‌ایه توضیح می‌دهد، رویگردانی از کیش و آئین حضرت ابراهیم (ع) ناشی از سیک مغزی و حماقت و بی‌عقلی است و این دلالت بر همان مضمونی دارد که در حدیث وارد شده است: «إِنَّ الْعَقْلَ مَلْبُودٌ بِالرَّحْمَنِ» یعنی، عقل چیزی است که با آن خدای رحمان عبادت می‌شود و در نتیجه اگر کسی بی‌عقل باشد، چنین کسی از خداپرستی که همان آئین و روش حضرت ابراهیم (ع) است، رویگردان خواهد بود.

کلمه‌ی «اصطفاء» به معنای «بچکیده و خالص هر چیزی» است و مقصود از اصطفاء در این مقام (با توجه به آیات قبل که مقام امانت حضرت ابراهیم در آن‌ها مطرح شده بود) این است که بنده در تمام شؤون، باید به مقتضای عبودیت رفتار کند و تسلیم محض پروردگارش باشد. و این با عمل به دین در جمیع شؤون تحقق

می‌یابد، زیرا دین چیزی نیست جز راه عبودیت خدا در دنیا و در آخرت، و اصلاح خود دین، تسلیم خدا شدن معرفی شده است: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ.»

از آیات فوق برمی‌آید که مقام «اصطفاء» همان مقام اسلام است، زیرا در ادامه‌ی «اصطفیانه» می‌فرماید: «إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ». یعنی، هنگامی که خدا او را برگزید به او گفت، اسلام بیاور و او هم اسلام آورد...

حقیقت اسلام

اما کلمه‌ی اسلام واقعاً به چه معناست؟ در زبان عربی به کلمه‌ی «اسلام»، «تسلیم» و «استسلام» به یک معنا به کار برده می‌شوند. به این معنا که کسی و یا چیزی در برابر کسی دیگر حالتی داشته باشد که هرگز نافرمانی او را نکند؛ چنان که در قرآن کریم آمده است: «إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلدِّينِ فَطَرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ حَنِيفًا» توضیح مطلب این که: وجه هر چیزی عبارت از آن طرف شی است که روبه روی ماست، ولی در نسبت با خدای تعالی، وجه هر چیز تمام وجود اوست. پس اسلام انسان برای خداوند، همان وصف مطیع محض

مراد از صالحین مطلق، کسانی نیستند که صلاحیت ولایت و واقع شدن تحت سرپرستی خدا را دارند. هرچند که صالحان قطعاً تحت شمول چنین ولایتی هستند، اما این مختص به صالحین نیست؛ چنان که آیه‌ی ۶۹ سوره‌ی نساء (وَمَنْ يَطْعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ) این ولایت را تنها مختص به صالحان نمی‌داند، بلکه انبیاء، صدیقین و شهدا را هم در آن شریک می‌داند.

بودن انسان و آمادگی برای پذیرش هر سرپرستی است که خدا برایش مقرر دارد؛ چه سرپرست تکوینی و چه سرپرست تشریحی. به همین دلیل می‌توان گفت: تسلیم بودن بر حسب شدت و ضعف آن و آسانی و سختی کارها، دارای مراتب

متفاوتی است و آن که در برابر پیش آمدهای ناگوارتر و تکالیف دشوارتر تسلیم می‌شود، دارای اسلام قوی‌تری خواهد بود. پس اسلام دارای مراتبی است.

مراتب اسلام

مرتبه‌ی اول: اولین مرتبه‌ی اسلام، پذیرفتن ظواهر امر و نفی خداست. بدین صورت که بازبان شهادتین را بگوید، خواه قلبش موافق زبانش باشد یا نباشد. دربارہ‌ی این مرتبه خداوند می‌فرماید: «لَقَالَتِ الْاَعْرَابُ اَمَّا قُلُوبُهُمْ فَلَمْ يَأْتِ الْاِسْلَامَ وَ لَكِنْ قَوْلُوا اسْلِمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْاِيْمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ» «قرمقابل اسلام به این معنا، اولین مرتبه‌ی ایمان قرار دارد که عبارت است از باور قلبی به مضمون اجمالی شهادتین که لازمه‌اش عمل به اغلب فروع دین است.

مرتبه‌ی دوم: دومین مرتبه‌ی اسلام، لازمه و دنباله‌ی اولین مرحله از ایمان قلبی است؛ یعنی تسلیم و اطاعت قلبی نسبت به عموم اعتقادات برحق و اعمال صالح، هر چند که فرد گاهی دچار خطا شود. در واقع در این مرحله هنوز امکان ارتکاب برخی از گناهان هست. خدای تعالی دربارہ‌ی مرحله‌ی دوم

در زبان عربی سه کلمه‌ی «اسلام»، «تسلیم» و «استسلام» به یک معنا به کار برده می‌شوند. به این معنا که کسی و یا چیزی در برابر کسی دیگر حالتی دانسته باشند که هرگز نافرمانی او را نکنند؛ چنان که در قرآن کریم آمده است: «بلى، من اسلم و جهه لله»

از اسلام می‌فرماید: «الذین آمنوا باياتنا و كانوا مسلمین» و نیز می‌فرماید: «يا ايها الذین آمنوا ادخلوا فی السلام كافة» و آیه‌ی اخیر به وضوح دلالت دارد بر این که یک مرتبه از اسلام هست که بعد از ایمان پیدا می‌شود، زیرا می‌فرماید: «ای مؤمنین وارد اسلام شوید» پس این اسلام غیر از اسلام اول است که در مقابل ایمان بود.

در برابر این اسلام هم، ایمان مرتبه‌ی دوم قرار دارد که عبارت از اعتقاد و عمل تفصیلی به حقایق دینی است. خداوند در مورد آن می‌فرماید: «انما المؤمنون الذین آمنوا بالله و رسوله لم یزاولوا و جاهدوا باموالهم و انفسهم فی سبیل اللہ و اولئک هم الصادقون» و نیز می‌فرماید: «يا ايها الذین آمنوا هل ادلكم علی تجارة لیجیکم من عذاب الیم تؤمنون بالله و رسوله و تحاهدون فی سبیل اللہ باموالکم و انفسکم» «که در این آیه، داریدگان ایمان را جویارو به داشتن ایمان دعوت می‌کند و معلوم می‌شود، ایمان دومشانه غیر از ایمان اول است.

مرتبه‌ی سوم: سومین مرتبه‌ی اسلام، لازمه و دنباله‌ی همان مرتبه‌ی دوم ایمان است، زیرا نفس آدمی وقتی با ایمان مذکور بس گرفت و متعلق به اخلاق آن شد، جزوقه خود سایر قوای مایل به هوس های دنیایی و فانی رام و مطیع نفس می‌گردد و نفس می‌تواند مانع سرکشی آن‌ها شود. این سلامت که آدمی چنان خدا را بندگی می‌کند که گویی او را می‌بیند، چرا که بعین دارد اگر هم او خدا را نمی‌بیند، اما خدا او را می‌بیند و چنین کسی در ظاهر و باطن خود، نه از قضا و قدر خدا به حکم می‌آید و نه کمترین سرکشی در برابر دستورات او دارد و سرزایی وجودش تسلیم خداست. خداوند تعالی دربارہ‌ی این مرتبه از اسلام می‌فرماید: «فلا و ربک لا یؤمنون حتی یحکموا فیما فیهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت و یسلطوا تسلیمًا»

در مقابل این اسلام مرتبه‌ی سوم، ایمان مرتبه‌ی سوم است که آیات: «فدا فلع المؤمنون... تا آیه‌ی «والذین هم عن اللغو معرضون» و نیز آیه‌ی «اذ قال ربہ اسلم قال اسلمت لرب العالمین» و آیاتی دیگر به آن اشاره دارند. برخی از دستورات در مرتبه‌ی دوم و سوم را یک مرتبه شمرده‌اند. به هر حال اخلاق فاضله از رضا و تسلیم و معامله با خدا و صبر و رهد و تقوا و حب و بغض به خاطر خدا، همگی از لوازم این مرتبه از ایمانند.

مرتبه‌ی چهارم: این مرتبه از اسلام نیز لازمه و دنباله‌ی همان



مرحله‌ی سوم از ایمان است. حال انسان در مرتبه‌ی قبلی در مقابل پروردگارش، مانند حال بنده در مقابل مولایش است که دائماً مشغول انجام وظیفه‌ی عبادت به طو و شباسته است. چنین بنده‌ای تسلیم محض در برابر اراده‌ی مولای خود و رضایت اوست و البته این عبودیت از این هم برتر و بالاتر است. چون مالکیت خدا، مالکیت حقیقی است که در مقابلش هیچ کس هیچ گونه استقلالی در مقابل خدا ندارد، پس انسانی که در مرتبه‌ی سوم از اسلام و تسلیم است، شاید مشمول عنایت ربانی شود و برایش مشهور گردد که ملک تنها از آن خداست و غیر خدا هیچ کس و هیچ چیزی نه مالک خویش است و نه مالک چیزی دیگر، به اذن خدا. پس رهی هم جز خدا ندارد و این امری است موهبتی، و افاضه‌ای است الهی که دیگر خواست انسان در به دست آوردنش و حالتی ندارد و چه بسا که جمله‌ی: «ربنا واجملنا مسلمین لک» و «من ذرینا امة مسلمة لک و آرینا مناسکنا»^{۱۶} اشاره به همین مرتبه از اسلام باشند؛ زیرا با توجه به آیه‌ی: «اذ قال له ربه اسلم فقال اسلمت لرب العالمین»^{۱۷} معلوم می‌شود که ابراهیم (ع) قبلاً دعوت خدا را اجابت کرده و به اختیار خود تسلیم خدا شده و این دستور تشریحی را عمل کرده است. پس او که در اواخر عمرش از حیثی تعالی بر وی خود و فرزندش تقاضای اسلام و اراده‌ی مناسک می‌کند، در واقع چیزی را طلب می‌کند که نداشته و رمان آن نیز به اختیار و اراده‌ی خود او نبوده است. پس اسلامی که در آیه‌ی: «ربنا واجملنا مسلمین لک» در خواست می‌کند، اسلام مرتبه‌ی چهارم است. در برابر این مرتبه از اسلام، ایمان مرتبه‌ی چهارم قرار دارد که عبارت از این است که شهود، تمامی حالات و اعمال آدمی را فرا گیرد. و انسان به این یقین برسد که غیر از خدا هیچ کس استقلالی ندارد و هیچ سببی تأثیر ندارد، مگر به اذن خدا، به طوری که از هیچ پیشامد ناگواری ناراحت نشود و از هیچ محضوری که بخواهد پیش آید، ترسد. خداوند دوباره‌ی این مرحله می‌فرماید: «الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزون الذین امنوا و کانوا یقنون»^{۱۸} و اگر به چنین مقامی نرسیده باشند، معنی ندارد که هیچ خوف و حزنی نداشته باشد. پس این همان ایمان مرحله‌ی چهارم است و در قلب کسانی پیدا می‌شود که اسلام مرتبه‌ی چهارم داشته باشند.

حقیقت صلاح

لکنه‌ی دیگری که در آیه‌ی مورد بحث قابل توجه است این که حضرت ابراهیم (ع) را در آخرت در زمینی صالحین محسوب کرده است. کلمه‌ی «صلاح» که به نوعی به معنای لیاقت است، گاهی به عمل انسان نسبت داده می‌شود (فلیعمل عملاً صالحاً)^{۱۹} و گاهی به خود انسان.

صلاحیت عمل

در باره‌ی معنای صلاحیت عمل در قرآن کریم مستقیماً سخنی نیامده است، اما آثاری و برای صلاحیت مطرح کرده که با توجه به آن‌ها معنای این واژه روشن می‌شود. از جمله می‌فرمایند: عمل صالح:

«عسلی است که شایستگی برای درگاه خدای تعالی را داشته باشد». «صبر و انصاف وجه ربهم»^{۲۰} و نیز: «او ما تلفون الا انشاء وجه الله»^{۲۱}

«از بواب برخوردار می‌شود: «البواب اللطیف لمن امن و عمل صالحاً»^{۲۲}

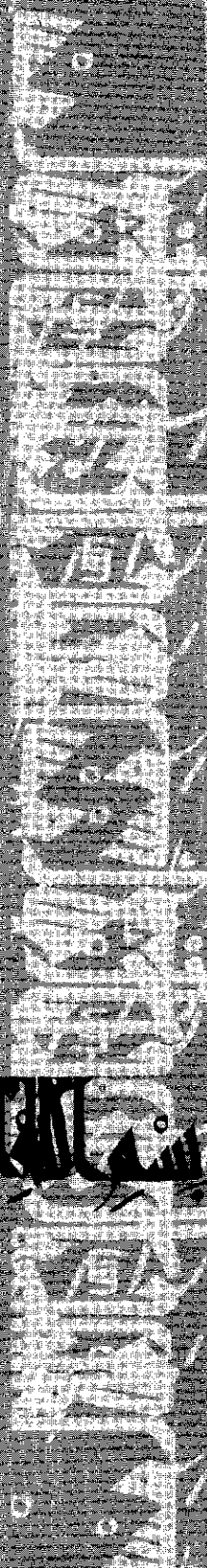
«کلمه‌ی طیب را به سوی خدا بالا می‌برد: «الله یضعد الکم الطیب و العمل الصالح یرفعه»^{۲۳}

از این چند اثر معلوم می‌شود، صلاح عمل به معنای آماده‌گی و لیاقت برای تلقین به لیاقت کرامت و کمک کننده در بالاترین کلمه‌ی طیب است، همان گونه که دوباره‌ی قرآنی حج نیز می‌فرماید: «لو لکن بذاته التقوی منکم»^{۲۴} و...

صلاحیت نفس

اما معنای صلاحیت ذات چیست؟ قرآن کریم در جایی می‌فرماید: «و من یطع الله و رسوله فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین»^{۲۵} و در جای دیگر می‌فرماید: «و اذ خلقناهم فی رحمتنا انهم من الصالحین»^{۲۶} از حضرت سلیمان (ع) هم نقل کرده است که گفت: «و ادخلنی برحمتک فی عبادک الصالحین»^{۲۷} و...

مسلم است، مراد از صالحین در این آیات، هر کس که صلاحیت بهره‌مندی از رحمت عام الهی (رحمانیت) را دارد،



نیست. زیرا این صلاحیت را همه ی موجودات دارند و دیگر معنی ندارد که افراد مذکور را به خاطر داشتن این صلاحیت بستانند. همچنین کسانی که صلاحیت بهره مندی از رحمت خاصه ی به مؤمنان (رحیمیت) را دارند و در آیه ی ۱۰۹ فررحمتی و مسعت کل شیء. لسا کنها للذین یقنون ۱۰۸ به آن ها اشاره شده است هم تستند. زیرا صالحان اخص از مقرب هستند و هر معنی صالح نیست. (چرا که پیامبری مثل حضرت سلیمان (ع) هنوز خود را دارای این مقام نمی داند و تقاضای آن را دارد، تا این که قطعا معنی است.) این هم از مصلحات است که خداوند برخی رحمت ها را خاص برخی افراد قرار می دهد. اینخص برحمت من یشاء ۱۰۷

علاوه بر این، مراد از صالحین مطلق، کسانی نیست که صلاحیت ولایت و واقع شدن تحت سرپرستی خدا را دارند. هر چند که صالحان قطعاً تحت شمول چنین ولایتی هستند، اما این مشخص به صالحین نیست؛ چنان که آیه ی ۶۹ سوره ی نساء (ومن یطع الله و الرسول) این ولایت را تنها مختص به صالحان نمی داند، بلکه انبیاء، صدیقین و شهدا را هم در آن شریک می داند. ۱۰۸ (در حالی که حضرت سلیمان (ع) که مقام نبوت را دارد، هنوز طالب مقام صالحین است و این مقام به حضرت ابراهیم (ع) هم در آخرت داده می شود.)

کلمه ی «صلاح» که به نوعی به معنای ایقانیت است، گاهی به عمل انسان نسبت داده می شود (فلیعمل عملاً صالحاً) ۱۰۹ و گاهی به خود انسان

بسی باید دید، آن امری که مخصوص صالحان است و هیچ کس در آن شریکشان نیست، چیست. از آیات قرآن برمی آید که آن عبادت است از داخل کردن فرد صالح در رحمت و ایمنی طعی او در برابر عذاب که هر کوی این ها درباره ی بهشت آمده اند؛ چنان که می فرماید: لعلکم تلهم ربهم فی رحمته ۱۱۰ و می فرماید: اندخولن فیها بكل فاکهه آمنین ۱۱۱ و اگر به دو جمله ی او داخلان فی رحمتنا ۱۱۲ و او کلاً جعلنا صالحین ۱۱۳ توجه کنید، در می یابید که خداوند در این دو مورد کار را به خودش نسبت می دهد.

نه به شخص صالح (می فرماید ما او را داخل فررحمت می کنیم) نه این که خودش را در رحمت می شود. از سوره ی بکر خداوند همواره پاداش نیکه را در مقابل عمل نیکه قرار می دهد. پس معلوم می شود که صلاح ذاتی، موهبتی نیست که نتیجه ی عمل با نیکه آید؛ اللهم ما یشاؤون فیها و لدینا من یشاء ۱۱۴ به این دو حالت اشاره دارد: اول، پاداش هایی که انسان از راه عمل به دست می آورد (جمله ی اول)، دوم، موهبت هایی که مربوط به عمل آدمی نیستند، بلکه به همان صلاح ذاتی و افاضه ی الهی بر می گردند. (جمله ی دوم)

اکنون اگر توجه کنیم، حضرت ابراهیم (ع) که پیامبری بر صلی و اولادش و دارای مقام امامت بود و برقر آن به تعلق از پیامبران که در موردشان تعبیر او کلاً جعلنا صالحین ۱۱۳ است، تا این حال از خدا می خواهد به صالحان که بر او مسعت گفته اند، عمل شود و خدا هم درخواست او را برای آخرت (در دنیا) اجابت می کند و در چند جای قرآن کریم می فرماید: فی الدنیا و الآخرة لمن الصالحین ۱۱۵ و فی الدنیا و الآخرة لمن الصالحین ۱۱۶ و فی الدنیا و الآخرة لمن الصالحین ۱۱۷

با این توضیحات معلوم می شود صلاح ذاتی مراد است که برخی برتر از برخی دیگر است و آخرت او اگر نسبت به حضرت ابراهیم (ع) تقاضای مصلحتی شدن به حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و عبادان ظاهرش را دارد و این خواسته اش در آخرت، هم در دنیا، محقق خواهد شد. پس نباید تعجب کنید و این را بعید بدانید؛ چرا که او تقاضای مصلحتی شدن به صالحان را دارد، در حالی که قرآن کریم هر یک از این مقام را برای حضرت محمد (ص) التیارات است و می فرماید: ان ولی الله الذی سرنا الکتتاب و هو یسولی الصالحین ۱۱۸ زیرا ظاهر آیه آن است که رسول (قرآن) حق است و ولایت خداست. پس انسان صلاح موهبتی طورش را از خداوند می گیرد. حضرت ابراهیم (ع) هم از خداوند در حق ابراهیم می گوید، درجه ی صالحان برسد که صلاحشان بیش از صلاح رسول اوست. پس منظورش پیامبر اکرم (ص) است.

